

امروز مرار ز زردیت
تأخیر بود هراق دولت
جزوه تو جان در دستم
بالا بر تو هر بلا گشاید

رفزوده بر لب صفار دیگر
این ایستم زین برار دیگر
جانا بکنده در ار دیگر
ان هست مرا عطار دیگر

چشم زور مرا بجز لقایت
منظر نشد لقا در دیگر
سر زانم برت کماک مجاز
گوشش عیان عشوق است

نار ز بر کبرش کج بجز ناز
شعب بردانه را در پر دراز
گفته سخن زنده گوشه گل
دصل حویله بر زنجیر سوز

یاری بیدار باید ایند او آ
کله چه خفیه سا بجا باز
ماتد ز مردمان از صید
راز درین مجلس نیز گفتم

دیده بر بند ز زخم جگر باز
الکته ز غمی درم برده کار
ضمیمه اندام

خزم لندل که با خم خشکش
گشت چون فر روز و شب ساز

بهار آه ای بیل خوش نفس
چو جل تران بهاران پیش

نمل ز زیر چمن قفس
که خواهر رسیدن فزایش پس

کلن تکیه بر باد و غنچه سحر
بست آرام و زین مان کار

که بر یاد تکیه کرده است کس
که فردا نماند ترا دست رس

شور نجبه از چو کج مردمان
بیشال چشم تو آن حال صیت

که با شکر آه هجوم مکس
بگوشی فاده از پی غم رس

چو ندم من تا نفس تا قوت
کنم هر زمان وصلت ارجان بود

در آه از درم مطلقه دوش
کرفتم تا سحر شکش در اعوش

پیش خوانم که دست برد
پیش کشم که نشستم در دوش